

# گرگ بیابان

به انضمام بازخوانی و تفسیری انتقادی

نوشته ادوین کیس ییر

(سیذارتای امروز)

هرمان هسه

ترجمه قاسم کبیری

۷	پیشگفتار
۱۳	یادآوری نویسنده
۱۵	مقدمه
۴۳	یادداشت‌های هاری هالر
۴۵	فقط برای دیوانگان
۶۹	رساله گرگ بیابان
۳۲۱	گرگ بیابان: سیدارتای امروز

## فقط برای دیوانگان

آن روز همان طور گذشته بود که روزهای دیگر می گذرند. بر طبق روش ابتدایی و خسته کننده خود آن را تلف کرده بودم. یکی دو ساعت را با کار کردن گذرانده و صفحات کتاب های کهنه را به دقت خوانده بودم. دو ساعت هم درد کشیده بودم، از همان دردهایی که مبتلا به آدم های پیر است و با خوردن گردی خوشحال شده بودم که درد رضایت داده بود از بین برود. در حمام گرم دراز کشیده و گرمای ملایم آن را جذب کرده بودم. سه بار پست آمده و نامه ها و بخش نامه هایی را که میلی به دیدارشان نداشتم آورده بود تا بررسی کنم. ورزش نفس کشیدنم را انجام داده بودم ولی راحت تر دیدم که از ورزش اندیشیدن صرف نظر کنم. پیاده روی یک ساعته ام را انجام داده و به طرح های زیباترین ابرهای پرماندی که به صفحه آسمان رقم زده شده بودند نظر دوختم. چقدر لذت بخش بود خواندن کتاب های قدیمی و دراز کشیدن در حمام. ولی امروز روی هم رفته خوشی و لذتی در آن وجود نداشت. از همان روزهایی بود که مدت های مدید تقدیر نصیبم کرده بود. در حد متوسط مطبوع و روی هم رفته قابل تحمل و بردباری. یکی از آن روزهای ملالت بار مردم ناراضی و میان سال، از آن روزهایی که فاقد درد، دلواپسی، اضطراب

و ناامیدی خاص هستند، روزهایی که با واقع بینی و بدون وحشت، آرام در حیرت فرومی روم که آیا وقت آن رسیده است که من هم از آدالبرت استیفترا<sup>۱</sup> پیروی کنم و وقت اصلاح، حادثه ای به وجود آورم یا خیر.

هر کس روزهایی به غیر از این روزها دیده باشد، روزهای خشمگین حملات نقرس، یاروزهای همراه با سردرد نکبت بار که پشت مردمک چشم ها ریشه می زند و تک تک اعصاب های چشم و گوش را با لذتی شیطانی در طلسم عذاب یا مرگ روح گرفتار می کند، روزهایی که وجود آدم ناامید است و خالی، وقتی که در این دنیای منحرف، دنیایی که انگل های مادی خون آن را مکیده و خشکش کرده اند، دنیای انسان با آنچه اصطلاحاً به نام تمدن، با زرق و برق بی شرمانه و عوام فریبانه و دروغین یک نمایشگاه به ما پوزخند تمسخر می زند و چون دارویی تهوع آور دست از تعقیبمان بر نمی دارد و وقتی همه و همه ناراحتی ها مرکز توجهشان خویشتن آدم است و انسان را تا سر حد نهایی ناشکیبایی و ناصبوری می کشانند - آن وقت هر کس که روزهایی متوسط چون امروز داشته باشند، در مقابل آنچه از آن روزها دیده است، ممکن است واقعاً راضی باشد. روزهایی که آدم سپاسگزارانه کنار بخاری

1- Adalbert Stifter

شاعر و نقاش اتریشی که در دنیای آلمانی زبان شهرت و محبوبیت بسیار داشته ولی برای انگلیس زبان ها تقریباً ناشناخته مانده است. استیفترا در اواخر عمر دچار بیماری حاد ریوی شد و به علت افسردگی شدید گلوی خود را با تیغ برید و دو روز بعد از دنیا رفت.

گرم می‌نشیند و همان‌طور که روزنامه صبح را می‌خواند شکر گویان به خود اطمینان می‌دهد که روزی دیگر فرار سیده بدون آنکه در دنیای سیاست یا اقتصاد جنگی در بگردد، دیکتاتوری جدیدی برپا شود و یا پرده از روی اقتضای تنفر آور برداشته شود. سپاسگزارانه تارهای چنگ کپک زده خود را با یک آهنگ ملایم زودگذر لذت‌بخش و ای بسا با یک سرود روحانی شکرگزاری، کوک می‌کند و با آن آهنگ برای نیمه‌خدای آرام و کسرخ و مدهوش شده رضایت خاطر خویش ملال خاطر می‌آورد. در هوای گرم و گرفته ملالت، خشنود و حالت بی‌دردی بسیار مطبوع قیافه این نیمه‌خدا و سر تکان دادن‌های چون آدمک چینی‌اش، با قیافه این انسانی که به نیمه‌راه عمر رسیده و آوازهای روحانی خود را با صدای گرفته می‌خواند، کاملاً به هم شباهت پیدا می‌کنند.

در مورد رضایت خاطر و بی‌دردی و در مورد این روزهای قابل تحمل و حلیم، روزهایی که در آنها نه صدای درد رسا است و نه صدای لذت و همه چیز فقط پاورچین پاورچین و نجواکنان از کنار عمر می‌گذرد خیلی حرف‌ها دارم. اما بدترین آنها این است که همین رضایت خاطر طاقت مرا طاق کرده است. مدتی کوتاه که می‌گذرد مرا از نفرت و دل‌آشوبه‌ای بی‌اختیار لبریز می‌کند. به ناچار باید فرار کنم و خود را به مسیر لذت جویی برسانم و یا اگر این امکان نداشته باشد به دامن غم پناهنده شوم. وقتی که نه دردی دارم و نه لذتی، قدری از هوای بی‌مزه و لرم روزهای به اصطلاح خوب و قابل استنشاق می‌کنم، آن وقت روح کودکانه‌ام چنان آزاده می‌شود که چنگ کپک زده شکرگزاری را به صورت نیمه‌خدای خفته رضامندی خرد و خمیر